

■ **محمد رضا کائینی**



این باره باشد.
با سیاسی از جناب دکتر اسدالله بادامچیان که پذیرای این گفت و شنود شدند.

■ ■ ■
چه انگیزه‌های موجب شد وارد عرصه مبارزات سیاسی شوید؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. بنده در خانواده‌ای به دنیا آمدم که سوابق سیاسی طولانی داشتند. پدر بزرگم، حاج‌احمد امانی در نهضت مشروطه شرکت داشت و پس از اینکه رضاخان بر سر کار آمد، با او به مخالفت پرداخت. دایی‌ام حاج‌هاشم امانی از اعضای مؤثر «فداییان اسلام» و دایی‌های دیگرم شهید حاج صادق امانی و حاج‌هادی امانی جزو گروه «شعبیان» بودند. مرحوم راستخی، خواهرزاده بزرگم از عناصر مؤثر «نهضت جنگل» و دو سال در خانه پدر بزرگم مخفی بود. اغلب مبارزان به خانه مادر و مادر پدر بزرگم در پاچنار رفت و آمد داشتند. در محله ما هم سیاسیون بزرگی چون آیت‌الله کاشانی زندگی می‌کردند. بعدها به کوچه آقا شیخ عبدالنبی رفتم که دکتر غلامحسین صدیقی و مرحوم کریم آبادی از سران نهضت ملی نفت و رئیس اتحادیه قهوه‌خانه‌دارها و روزنامه‌نویسان هم در انتهای کوچه زندگی می‌کردند. چهارراه سرچشمه در نزدیکی منزل ما هم که دائماً محل تظاهرات و درگیری‌ها بود. به این ترتیب از کودکی هم در خانواده و هم در محله‌ای سیاسی، بزرگ شدم و لذا از همان دوران با این نوع تشکیلات آشنا بودم.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در حدی که سنم ایجاب می‌کرد، به عنوان یک نوجوان فعال بودم و تا سال ۱۳۴۰، با نهضت آزادی همکاری کردم و سپس با تشکیلات هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، جزو عناصر فعال و مؤثر آن بودم و از آن به بعد مسئولیت‌های مهمی به عهده‌ام قرار گرفت. بعد از اجرای حکم الهی برای منصور، در اسفند سال ۱۳۴۳ دستگیر و در قزل‌قلعه زندانی شدم. ۵۷ روز در قزل‌قلعه و ۶۰ روز در زندان عشرت‌آباد بودم و بعد مرا به زندان قصر بردند و بعد از ۵۰ روز آزاد شدم. در سال ۱۳۵۳ دستگیر و پنج ماه و نیم در سلول انفرادی کمیته مشترک زندانی‌اشدم و سپس مرا به زندان قصر فرستادند، بعد یاز دیگر مرا به کمیته مشترک برگرداندند و سپس به زندان اوین فرستادند.

نهایتاً کی آزاد شدید؟

در نیمه دوم سال ۱۳۵۶.

مبارزات و فعالیت‌های خود را چگونه ادامه دادید؟

در برنام‌ریزی‌ها و اداره راهپیمایی به عنوان مسئول تبلیغات مشغول شدمم و هنگام ورود حضرت امام هم عضو شورای مرکزی کمیته استقبال بودم.

همانطور که اشاره کردید، یکی از فرازهای مهم فعالیت‌های مؤتلفه اسلامی، از بین بردن حسنعلی منصور عامل تصویب کاپیتولاسیون بود. از آن روزها و نحوه عملکرد مؤتلفه و پیامدهای این حادثه بر ایمان بگویید.

قبل از اینکه به نحوه عملکرد مؤتلفه در این باره بپردازم، ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که مؤتلفه به دلیل برنامه‌ریزی‌های دقیق و رعایت دقیق موارد امنیتی، به‌رغم گستردگی بسیار وسیعی که در سطح کشور داشت، همیشه کمتر بز زندانی سیاسی را در زمان شاه داشت. مضافاً بر اینکه اعضای آن با وجود تحمل شکنجه‌های سنگین، هیچ‌وقت اطلاعاتی را بروز نمی‌دادند…

بر خلاف چه‌ها.

آنها که به قول زندانی‌های سیاسی، «کمیونیست» بودند، یعنی کامیونی دستگیر می‌شدند و می‌آمدند و به همین دلیل به‌جای کمیونیست به آنها می‌گفتند: کامیونیستا!

خود شما هم شکنجه شدید؟

بله، من با اینکه در مبارزات سابقه طولانی داشتم، وقتی مرا به شهرپایانی بردند، کلاً منکر شدم! در زندان قزل‌قلعه شدیداً شکنجه شدم. بعد از اینکه رئیس سیا، هلمز به ایران آمد، شکنجه‌ها از حالت به قول بچه‌های سیاسی «خرکی» به شکنجه‌های «حساب‌بند» تبدیل شدا. موقعی هم که مرا برای بازجویی می‌بردند، دائماً تکرار می‌کردم: شش کلاسی بیشتر سبواک ندارم و اگر می‌خواستم فعالیت سیاسی کنم به گروه یا حزبی ملحق می‌شدم، نه اینکه به هیئت‌های مذهبی بروم، من کارای نیستم و مرا ببخود گرفته‌اید!

یکی از بدترین شکنجه‌ها این بود که از ۷ صبح تا ۹ شب، یکسره‌از من سؤال می‌کردند و نگران بودم نکند به خاطر خستگی، یک مرتبه حرفی از دهانم بیرد که دیگر نتوانم آن را جمع کنم! در این بازجویی‌ها سرم به شدت درد می‌گرفت و از خستگی زیاد، خیلی عصبی می‌شدم.

در این بره چند سال داشتید؟

۲۲ سال. بعد از ظهر روز دوم، از اینکه به همه سؤالات بازجو جواب سر بالا دادم، کلافه شد و به‌جای پرسیدن سؤال شروع کرد به نصیحت که: «تو جوانی، عقلت نمی‌رسد، تو را به اسم هیئت می‌برند و مثل محمد بخارایی مغزت را شست‌وشو و به کشتن می‌دهند، اینها از سادگی شما جوان‌ها استفاده می‌کنند! منصور را که کشتند و حالا هم به دست امثال تو اعلامیه خمینی را در تهران و شهرستان‌ها پخش کرده‌اند و آن هم در عرض یک شب!» حرفش که به اینجا رسید، گفتم: «جدا؟ در عرض یک شب؟ معلوم می‌شود تشکیلات عرضی و طولیلی دارند!» با عجله و نگرانی گفتم: «نه! آن‌قدرها هم فکر می‌کنی تعدادشان زیاد نیست!» خبر نداشت مسئول پخش اعلامیه کاپیتولاسیون امام خود من بودم، فکر می‌کرد من یک پخش‌کننده ساده هستم! در مؤتلفه برای تحمل زندان و شکنجه، آموزش هم می‌دیدید؟

آموزش رسمی خیر، ولی چون می‌دانستیم راهی که در آن قدم گذاشته‌ایم ملازم با زندان واحیاناً شکنجه خواهد بود، پیشاپیش خود را آماده می‌کردیم.

از نحوه عملکرد مؤتلفه می‌گفتید.

در تهران تیم‌های دو یا سه نفره تشکیل دادیم. هر گروه کارش را که انجام می‌داد، به سرتیم گزارش می‌داد و او گزارش نهایی را به من می‌داد و متوجه می‌شد چه کسی لو رفته است و برای جلوگیری از افشای شبکه مرتبط با او، دست به کار می‌شدم. شبی که قرار بود اعلامیه امام در سراسر کشور پخش شود، برق نداشتیم و بیدار نشسته بودم تا برایم خبر بیاورند آیا عملیات درست انجام شده است یا نه؟ ساعت دو و نیم نصف شب بود که کسی آمد و خبر داد که همه تیم‌ها سالم برگشته‌اند.

مؤتلفه شاخه نظامی را چگونه شکل داد و دشواری‌های این کار چه چیزهایی بودند؟

موقعی که خواستیم این شاخه را تشکیل بدهیم، به افراد گفتیم هر کسی که آمادگی دارد تا آخرین لحظه تائب بیآورد، بیاید. نوع سؤالات هم به شکل رمز بود. بعضی‌ها اعلام می‌کردند آماده شهادت هستند، ولی حال و حوصله به زندان رفتن ندارند! با این پاسخ متوجه می‌شدم چنین فردی را نباید وارد مبارزات سیاسی کرد، بلکه او اهل مبارزه مسلحانه است. نوع سازمان‌دهی و ارتباطات در این شاخه هم به این شکل بود که هر کس به محض دستگیری، بلافاصله از ارتباطش با گروه قطع می‌شد و هر م سازمانی مؤتلفه طوری بود که رژیم نتوانست شبکه را کشف کند و کسی لو نرفت. ما خیلی آرام حرکت می‌کردیم و در جایی از خودمان سند و مدرک باقی نمی‌گذاشتم. اسانسانمه مؤتلفه را شهید بهشتی نوشت و طوری بود که حتی اگر به دست ساواک هم می‌افتاد، نمی‌توانست چیزی را در باره ما اثبات کند، کما اینکه چند نسخه از آن را در جست‌وجوی منزل مرحوم آقای شفیق به دست آوردند و از ما پرسیدند: «شما دارید در این هیئت چه کار می‌کنید؟» و همه جواب



روز ششم بهمن، رژیم تصمیم گرفت آبروی ما را در بین نیروهای مذهبی ببرد و همه را در سالن جمع کرد و سخنرانی، دو باره تشکر از اعلیحضرت حرف زد! تلویزیون هم همان شب این جلسه را نشان داد و این‌گونه وانمود کرد که اعضای مؤتلفه در خواست عفو کرده‌اند! تنها نکته‌ای که ما را متقاعد کرد سکوت کنیم، این بود که وقتی بیرون رفتم به فعالیت‌ها ایمان ادامه دادیم، همه متوجه خواهند شد این حرکت ما در واقع فریب دادن رژیم بوده است

تاریخ

فکتو کوک۹۸۴۷۹۸۴۸



«مروری بر تلخ و شیرین دوران زندان» در گفت‌وشنود با اسدالله بادامچیان

هوشمندی شهید بهشتی

مانع دستگیری اعضای گروه شد

دادیم: «می‌خواهیم اسلام را بهتر بشناسیم و به جامعه بشناسانیم. از کی تا به حال این کار جرم محسوب می‌شود؟»
ظاهر فعالیت ما فعالیت‌های یک هیئت مذهبی بود. البته تدوین این اساننامه، تا حد زیادی مرون ذکاوت و هوش شهید بهشتی بود.

هیچ‌وقت نفوذی هم داشتید؟

دو مورد بود که هر دو را، به موقع متوجه شدیم و نتوانستند ضربه مهمی بزنند. یک مورد در حوزه ابتدایی خود من بود که خیلی زود متوجه شدیم و قبل از اینکه مطلب مهمی افشا شود، آن حوزه را تعطیل کردیم. مورد دیگر هم پهلوانی مأمور ساواک بازار بود که در دوره‌ای که مؤتلفه با مجاهدین خلق همکاری می‌کرد، به آنها معرفی شد و آنها هم او را کشفند!

سازمان مجاهدین باکی از کشتن افراد نداشت.

به زندان‌ها و شکنجه‌ها اشاره مختصری کردید. لطفاً در باره سیر تاریخی زندان‌های شما و شکنجه‌ها توضیح بیشتری بدهید.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، ساواک کاملاً بر اوضاع مسلط شد و برای زندان‌ها برنامه‌ریزی کرد. در آن برهه زندان‌ها پر از انواع و اقسام زندانی‌های سیاسی از گروه‌های مختلف بود. در زندان فردی به نام «استوار صمدی» بود که بسیار آدم جنایتکار و خشنی بود. یک روز یکی از بچه‌های مؤتلفه به نام سیدحسین امیرحسینی در باره شکنجه‌هایی که به فداییان اسلام داده بودند، از او سؤال کرد. او گفت: «فداییان اسلام حرف پوشیده‌ای نداشتند و همه فعالیت‌هایشان آشکار بود. اگر هم آنها را شکنجه می‌دادند، برای این نبود که از آنها حرف بکشند، بلکه می‌خواستند آنها ضعف نشان بدهند، از جمله هر چه خلیل طهماسبی را شکنجه می‌دادند و شلاق می‌زدند صدایش در نمی‌آمد، برای همین آخر سر او را در بشکای پر از شیشه خرده انداختند و غلطانند تا بدنش حسایی زخمی شود و بعد هم که از بشکه بیرون آوردند، روی زخم‌هایش نمک یا شمع آب شده ریختند، اما خلیل به محض اینکه از بشکه بیرون آورده شد، به سجده

عاشورا می‌خواندند و مأموران رژیم را تحت تأثیر قرار داده بودند.
بیشترین خطر را هم از مؤتلفه‌ای‌ها می‌گرفتند. بعدها علم در خاطراتش نوشت: «هر چه از اینها دستگیر می‌کنیم، باز به فعالیتشان ادامه می‌دهند! معلوم می‌شود تشکیلات پیچیده‌ای دارند و سیستماتیک کار می‌کنند.»
هیئت مؤتلفه در روز هفتم شهنهای ۱۵ خرداد، اعلامیه‌ای را پخش کرد و نشان داد قیام ۱۵ خرداد همچنان زنده است. یکی از روش‌های پخش اعلامیه این بود که آنها را از هواکش‌های سقف بازار، به داخل بازار می‌ریختند. ساواک روی پشت‌بام بازار، مأمور و سگ گذاشته بود که بچه‌ها را دستگیر کند، اما نتوانست.

یکی دیگر از کارهای مهم مؤتلفه چاپ دفترچه تأیید مرجعیت امام و پخش سریع آن در برهه مهاجرت علما به تهران بود. در آن روزها ساواک در تمام چاپخانه‌ها مأمور گذاشته بود و اگر اعلامیه یا جزوه‌های ضد حکومت در آنجا چاپ می‌شد، کلا دستگتگاه‌هایش را می‌بردند. بدیهی است در چنین شرایطی چاپ این جزوه می‌توانست چقدر مهم باشد.

رفتار سران مؤتلفه در زندان هم خاص بود، از جمله شهید عراقی، به این موضوع هم اشاره‌های کنید.

وقتی در سال ۱۳۴۳ سران هیئت مؤتلفه، شهید عراقی و مرحوم عسگراولادی را دستگیر کردند، برای اینکه آنها را زجر بدهند، به زندان شماره یک قصر فرستادند و بین دردها و جانی‌ها انداختند!

ایام محرم هم بود. شهید عراقی پیشنهاد می‌دهد عزاداری به راه بیندازند. مرحوم عسگراولادی می‌پرسد: چگونه می‌خواهی این کار را بکنی؟ شهید عراقی آدم عجیبی بود و فقط کافی بود تصمیم بگیرد کاری را بکند، حتماً انجام می‌داد. می‌رود و با رئیس زندان صحبت می‌کند که می‌خواهیم برای محرم همه جا را سیاه‌پوش کنیم و مجلس عزاداری راه بیندازیم. رئیس زندان می‌گوید: اینها یک مشت قاتل و دزد هستند و ممکن است مشکل بزرگی به وجود بیآورند. شهید عراقی می‌گوید: مسئولیتش با من! آن‌ها خلاصه در بندها را باز و همه جا را سیاه‌پوش می‌کنند. غذای نذری امام حسین(ع) را هم می‌پزد و مراسم عجیبی را به راه می‌اندازد. این کار شهید عراقی باعث می‌شود آن جنایتکاران مریدش شوند. بعد هم نظارت بر آشپزخانه را به عهده می‌گیرد که غذای خوب به زندانی‌ها داده شود، چون غذای زندان بسیار بد بود. با مدیریت حیرت‌انگیز شهید عراقی، فرهنگ خدمت و کمک‌رسانی به زندانی‌ها، در زندان باب شد. مرحوم آیت‌الله

شیخ جواد قومنی از روحانیون مبارز تهران، در مسجد نور خیابان خراسان امام جماعت بود. ایشان را هم مدتی با این نوع زندانی‌ها هم‌بند کرده بودند. موقعی که آزاد شد و برگشت، در مسجد به همه گفت: یادتان باشد وقتی اینجا می‌آیند حسابی تحویلشان بگیرید. بدنشان خالکوبی است و لاتی حرف می‌زنند، اما وقتی یک تار موی سیلشان را گرو می‌کنند، از یک «شاه علی» می‌گویند تا ته خط همراه آدم می‌آیند، در این‌ها داش مندی بودند که به خاطر شرایط نابور، مرتکب خلاف شده بودند و وقتی شرایط برایشان مساعد شد، برگشتند. بعدها فرزندان بسیاری از آنها به جبهه رفتند و شهید شدند. یکی دیگر از کارهای اعضای مؤتلفه که در زندان بودند، صحبت کردن با زندانیان عادی بود.

به اسامی مؤتلفه‌ای‌های زندانی هم اشاره‌ای کنید.

شهیدعراقی، مرحوم آقای عسگراولادی، مرحوم حاج‌حیدری، شهید لاجوردی، شهید کجویی، قزیه و پخش اعلامیه‌های امام خوشنتر را بیشتر دستگیری‌ها را گسترده‌تر کرد. در این دوره عمده دستگیر شده‌ها از نیروهای مذهبی بودند و در مقطعی حدود ۹۰ نفر از روحانیون را یک‌جا دستگیر کردند

و به زندان شهرپایانی بردند. مرحوم مطهری با کمک چند تن از روحانیون، در آن زندان یک مدرسه مفید طلبگی را به راه انداختند. در مورد اعضای مؤتلفه، بدترین شکنجه‌ها را به مرحوم احمد قدیریان دادند. ایشان اعلامیه‌های امام را در دیه‌های روزن گذاشته بود تا جا به جا کند که دستگیرش کردند و زیر فشار شکنجه‌های بدی قرار دادند، طوری که از گردن تا کمرش، در اثر شلاق سیاه شده بود. در آن روزها مرحوم طیب حاج‌زایی و حاج‌اسماعیل رضایی را شکنجه‌های خاصی دادند. با دستگیری آن روزها مرحوم طیب حاج‌زایی و حاج‌اسماعیل رضایی را شکنجه‌های خاصی دادند. با دستگیری تعداد زیادی افراد مذهبی، فضای زندان عوض شد. آنها عزاداری می‌کردند، نماز جماعت و زیارت بین بسوزوا و فقیر فرقی گذاشت! اینها همان کسانی بودند که دائماً دم از خلق می‌زدند! البته ما می‌گفتیم طبق موازین اسلامی حق نداریم این کار را بکنیم و زیر بار نمی‌رفتیم.

نگاه کلی شما به مبارزان غیر مذهبی چه بود؟

به نظر من انصاف نیست حق دیگران را نادیده بگیریم. در آن گروه‌ها هم افرادی بودند که بسیار مخلصانه عمل می‌کردند و ما با اینکه از نظر اعتقادی با آنها اختلاف نظر داشتیم، سعی می‌کردیم از تقابل و مشاجره پرهیز کنیم. مناسفانه در سال‌های پس از انقلاب بعضی‌ها حقایق را تحریف کردند، از جمله تصاویر سخفی از زنان زندانیان سیاسی در بعضی از فیلم‌ها و داستان‌ها ترسیم می‌کردند، در حالی که زنان زندانیان سیاسی، در بین مردم بسیار حرمت داشتند. زنان قهرمان زندانیان سیاسی در بیرون از زندان، پیام زندانیان را به دیگران می‌رسانند. اینها حتی نزد مراجع می‌رفتند و از آنها می‌خواستند

روزنامه جوان | شماره ۵۰۲۶

نسبت به زندانی شدن زندانیان سیاسی واکنش نشان بدهند.

برنامه روزانه شما در زندان چه بود؟

ما کارهای زندان، از جمله نظافت را به عهده گرفته بودیم. شهید عراقی رئیس زندان را مجاب کرد که اگر زندانی‌ها خودشان کارهایشان را انجام بدهند، اولاً: سرشان گرم می‌شود و کمتر در درس درست می‌کنند، ثانیاً: زندان همیشه تمیز می‌ماند. هزینه نظافتکار هم نمی‌دهید! البته هدف ما از این کار، ایجاد وحدت و همدلی در بین زندانی‌ها بود که نهایتاً به ضرر مسئولان زندان تمام می‌شد. کارها را تقسیم کرده بودیم و مثلاً من و آقای انوری با هم ظرف می‌شستیم، شهید کجویی و مرحوم آیت‌الله طالقانی هم گروه بودند و سبزی پاک می‌کردند! از این طریق، همدلی و محبت عجیبی بین زندانی‌ها به وجود آمده بود.

کار مهم دیگر این بود که زندان را تبدیل به کلاس درس و آموزشگاه کرده بودیم. خودم عربی به روش ساده درس می‌دادم. من و شهید رجایی با هم جدول رئالیسم را خواندیم و بعد ایشان را به بند دیگری منتقل کردند و دنباله کار را با آقای رفیق‌دوست گرفت. انگلیسی و مکالمه در سطح بالا را هم در کنار دو جدول رئالیسم شهید مطهری، اقتصاد مای شهید صدر، تاریخ اسلام و انقلاب، آشنایی با مکاتب و تاریخ کشورهای دنیا را هم مطالعه کردیم. به این ترتیب کسی که از زندان بیرون می‌رفت، در بسیاری از زمینه‌ها، برای خودش عالمی شده بود!

یکی دیگر از کارهایی که کردیم این بود که قبل از ما، هر کس که زندانی می‌شد، همه قوانین زندان را موبه‌به مواجرا می‌کرد. ما که زندانی شدیم تصمیم گرفتیم به رژیم بفهمانیم زیر بار حرف زور نمی‌رویم و مقاوم هستیم؛ برای همین برخلاف قوانین زندان، نماز را به جماعت می‌خواندیم و حسابی هم کتک می‌خوردیم، ولی دست برنمی‌داشتیم. یکی دیگر از کارهایمان، تقویت رابطه خوب در بین زندانی‌ها برای حفظ وحدت بود. صبحانه، ناهار و شام را با هم می‌خوردیم، می‌گفتیم و می‌خندیدیم. باعجه حیاط زندان را بیل می‌زدیم و سبزی می‌کاشتیم. ورزش و بازی می‌کردیم و سعی داشتیم روحیه خود را بالا نگه داریم. برخلاف ما چینی‌ها بودند که سوت و کور دور هم می‌نستندند و به ما طعنه می‌زدند که: انگار خیلی به شما خوش می‌گذرد! ما هم جواب می‌دادیم: «به خاطر این است که به معاد معتقدیم و می‌دانیم در عالم باقی پاداش خواهیم گرفت!» واقعاً هم اعتقاد به معاد، باعث می‌شد ما با امید و قدرت زیاد به مقاومت ادامه بدهیم، ولی آنها چون چنین امیدی نداشتند، خیلی زود تسلیم می‌شدند.

مهم‌ترین نکته در بین اعضای مؤتلفه، رعایت اخلاق به تمام معنی بود. به همین دلیل در سوال‌های طولانی مبارزه توانستند تأثیرات شگفتی بر اطرافیان و حول و حوش خود بگذارند. مقاومت‌های دلیرانه شهید رجایی، عزت‌شاهی و شهید لاجوردی زیر شکنجه‌های سخت، بسیار تأثیر گذار بود. از اعضای سایر گروه‌ها مرحوم گلسترخی، بدیع‌زادگان، دکتر لبافی‌نژاد و صمدیه لیاف خیلی شکنجه شدند. در زندان، قدرت ممنوعی در بین مسلمان‌ها بود. توده‌ها منفور بودند و چرک‌های فدایی خلق فقط وقتی در سایه مجاهدین خلق قرار گرفتند، موقعیت مناسبی پیدا کردند. در بین ملی‌گراها هم چند گروه‌های مبارز و محترمی بودند که بسیار اذیت شدند.

اشاره‌ای هم به ماجرای بیرون آمدن مرحوم آقای عسگر اولادی و دیگران از زندان کنید، چون در این باره شهبات زیادی را مطرح می‌کنند.

آقایان علما از جمله آیات: طالقانی، منتظری، مهدوی کنی و هاشمی‌رفسنجانی، در دوره‌ای به این نتیجه رسیدند که مبارزه در بیرون از زندان بدون مدیریت مانده است، مخصوصاً که تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴، بآس عجیبی را بر فضای مبارزاتی نیروهای مذهبی حاکم کرده و اوضاع آنها به کلی به هم ریخته بود. در آن شرایط تنها تشکیلاتی که می‌توانست اداره امور را در دست بگیرد، مؤتلفه بود. به همین دلیل پیشنهاد شد حتی اگر رژیم خواست تقاضای عفو بدهیم این کار را بکنیم. البته شهید عراقی به شدت از این قضیه ناراحت بود، ولی وقتی با وصحت کردیم و گفتیم تکلیف است قانع شد. روز ششم بهمن، رژیم تصمیم گرفت آبروی ما را در بین نیروهای مذهبی ببرد و همه را در سالن جمع کرد و سخنران، در باره تشکر از اعلیحضرت حرف زد! تلویزیون هم همان شب این جلسه را نشان داد و این‌گونه وانمود کرد که اعضای مؤتلفه در خواست عفو کرده‌اند! واقعاً تحمل آن وضعیت، از زندان و شکنجه سخت‌تر بود. متناقض هم شایع کردند ما سازشکار هستیم! تنها نکته‌ای که ما را متقاعد کرد سکوت کنیم، این بود که وقتی بیرون رفتمیم به فعالیت‌هایمان ادامه دادیم، همه متوجه خواهند شد این حرکت ما در واقع فریب دادن رژیم بوده است که خوشبختانه همین طور هم شد. وقتی بیرون آمدیم، حضرت امام پیغام دادند ریشه‌های این جر تومه فساد از خاک بیرون زده است، همت کنید و آن را از ریشه بیرون بکشید! ما هم تحت لوای رهبری امام مبارزه را ادامه دادیم تا انقلاب اسلامی بیروز شد و مؤتلفه از این امتحان تاریخی سربلند بیرون آمد. با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

۱۳۵۱، دفتر حزب جمهوری اسلامی، اسدالله بادامچیان در کنار شهید آیت‌الله دکتر بهشتی



اساننامه مؤتلفه را شهید بهشتی نوشت و طوری بود که حتی اگر به دست ساواک هم می‌افتاد، نمی‌توانست چیزی را در باره ما اثبات کند، کما اینکه نسخه از آن را در جست‌وجوی منزل مرحوم آقای شفیق به دست آوردند و از ما پرسیدند: «شما دارید در این هیئت چه کار می‌کنید؟» و همه جواب دادیم: «می‌خواهیم اسلام را بهتر بشناسیم و به جامعه بشناسانیم. از کی تا به حال این کار جرم محسوب می‌شود؟»

ظاهر فعالیت ما فعالیت‌های یک هیئت مذهبی بود. البته تدوین این اساننامه، تا حد زیادی مرون ذکاوت و هوش شهید بهشتی بود

مؤتلفه اسلامی ۱۳۶۱، اسدالله بادامچیان در کنار زنده‌یاب شهید عسگر اولادی و ننی چناب چوچان